

طلا

الهام گرفته از یک داستان واقعی

نویسنده: الهه (صدیقه) استوایی

www.ketab.ir

سرشناسه : اسکویی، الهه، ۱۳۳۴ -
 عنوان و نام پدیدآور : طلا/ نویسنده الهه اسکویی.
 مشخصات نشر : تهران: مرشد، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری : ۲۸۰ ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۰۷-۱۶-۹ : ۱۲۰۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 موضوع : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع : Persian fiction -- ۲۰th century
 ده بندی کنگره : PIR۱۳۹۵۷۹۵۳ ط۸۷۸۴/س
 ده بندی دیوب : ۶۲/۳۸۸
 شماره کتابشناسی ملی : ۴۴۰۳۳۲۲

انتشارات مرشد

عنوان : من طلا هستم

نویسنده : الهه اسکویی

ناشر : مرشد

چاپ: اول - بهار ۱۳۹۶

شمارگان : ۵۰۰ جلد

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۰۷-۱۶-۹

قیمت : ۱۲۰۰۰ تومان

طراحی و تدوین : موسسه فرهنگی و هنری توفیق میرزا

تهیه و اجرا : موسسه فرهنگی و هنری توفیق میرزا

فهرست

تقریظ :		صفحه ۶
مقدمه ۱ :		صفحه ۷
مقدمه ۲ :		صفحه ۸
فصل اول :		
پری اولین تصویر هم طالع :		صفحه ۱۰
نتیجه امتحانات :		صفحه ۱۲
بازگشت امیر به دانشگاه :		صفحه ۱۴
طلا و سیری در خود :		صفحه ۱۷
فصل دوم :		
نسیم رقیب عشقی :		صفحه ۱۹
امافردای آن روز :		صفحه ۲۷
ترم به پایان رسید :		صفحه ۳۱
آماده شدن نسیم برای ازدواج :		صفحه ۳۲
متن کارت عروسی :		صفحه ۳۵
نامه نسیم به پدرش در فرار از جشن عروسی :		صفحه ۳۹
فصل ۳ :		
زهره :		صفحه ۴۲
موضوع کنفرانس زهره: علل بروز نابه هنگام ناهنجاری رفتاری در جوانان :		صفحه ۴۷
طلا و زهره و ایدئولوژی انقلابی :		صفحه ۵۳
زهره نامه ای به احمد می نویسد :		صفحه ۵۶
در دفتر احمد چه خبر :		صفحه ۵۹
طلا و زهره و منشی و گپ های زنانه :		صفحه ۶۰
بازگشت طلا و زهره به تهران :		صفحه ۶۲
روز دادگاه طلاق زهره و احمد :		صفحه ۶۷

صفحه ۶۹	سرنوشت زهره بعد از طلاق :
صفحه ۷۰	سرنوشت اسف بار دیگری برای زهره رقم خورد :
صفحه ۷۴	زهره بیدار می شود تا از منجلاب رهایی یابد:
صفحه ۸۲	سرنوشت زهره به دکتر طاهای پیوست :
صفحه ۸۸	دیدار دوباره احمد و زهره :
صفحه ۹۷	نامه احمد به زهره :
صفحه ۹۸	زهره در اعجاب چرخ گردون حیرت می کند :
صفحه ۱۰۰	یادآوری خاطرات زهره برای طلا :
صفحه ۱۰۱	طلا زندگی مادر را ورق می زند:
صفحه ۱۰۴	بازگشت طلا به آمریکا :
صفحه ۱۰۵	متن ایمیل :
صفحه ۱۰۷	نسیم از زن دایی می گوید او یک تاریخدان است
صفحه ۱۰۹	دیدار اتفاقی نسیم با نژاد :
صفحه ۱۱۱	نسیم بقیه ماجرا را برای طلا تعریف می کند:
صفحه ۱۱۲	طلا نسیم را قدیس می نامید:
صفحه ۱۱۳	طلا و انتخاب :
صفحه ۱۱۵	خواستگار طلا از راه می رسد :
صفحه ۱۱۶	علی پاشا از اعتقادات خود و جامعه هندی می گوید:
صفحه ۱۱۸	طلا باید در مورد پاشا تصمیم بگیرد :
صفحه ۱۲۷	حالا مادر تو بگو چه کنم :
صفحه ۱۳۰	مادر علی پاشا را تایید می کند :
	فصل ۴
صفحه ۱۳۱	مهرانگیز سوزه ای دیگر از آلبوم
صفحه ۱۳۳	اما چگونه و چرا :
صفحه ۱۴۵	طلا در فرودگاه با خانواده پاشا همراه می شود
صفحه ۱۵۴	طلا به همراه خانواده پاشا به وطن وارد می شود :
صفحه ۱۶۴	دعوت از خانواده پاشا برای بازدید از موزه ایران باستان :
صفحه ۱۶۶	مراسم خواستگاری و بلی بران
صفحه ۱۷۵	دعوت میهمانان به جشن عروسی:
صفحه ۱۸۱	ماه غسل در مشهد :
صفحه ۱۸۴	سفر به دهلی و برگزاری جشن عروسی :
صفحه ۱۹۰	مراسم عروسی در دهلی و بازدید از مراکز تاریخی :
صفحه ۱۹۴	مراسم عروسی و حضور ناگهانی مهرانگیز و خادمه پاشا :

صفحه ۲۰۰	از پشت پاروان ورود داماد را به بخش زنانه نوید دادند :
صفحه ۲۰۵	پایان مراسم عروسی و فردای آن روز :
صفحه ۲۰۷	ماری خادمه کیست؟ :
صفحه ۲۱۱	گاه طلاخاطرات را مرور می کند :
صفحه ۲۱۳	طلا با ماری ملاقات می کند :
صفحه ۲۱۴	بازگشت به ایران :
صفحه ۲۱۶	عروس و داماد به خاک وطن رسیدند:
صفحه ۲۱۷	فعالیت‌های شغلی و اجتماعی این زوج شروع می شود :
صفحه ۲۲۴	مهرانگیز عاقبت به خیر می شود :
صفحه ۲۲۵	مراجعه طلا به دکتر روانشناس :
صفحه ۲۲۶	سفر به دبی - از فوت مادر :
صفحه ۲۳۱	بهمن به دبی از عشق و ازدواج می گوید :
صفحه ۲۳۶	مشورت در مورد از راج بهمن :
صفحه ۲۳۸	خواستگاری از زهره :
صفحه ۲۴۱	طلا و جنین در شکم :
صفحه ۲۴۳	مهرانگیز ازدواج می کند :
صفحه ۲۴۳	زندگی رنگ سبز به خود می گیرد:
صفحه ۲۴۵	بلاخره طلا وضع حمل می کند :
صفحه ۲۵۵	بوف شوم به انتظار پاشا :
صفحه ۲۷۳	موضوع دادگاه و رسیدگی به بوف شوم زندگی آنها :
صفحه ۲۷۸	موسسه خیریه به نام پاشا :

بادام های تلخ الهه اسکویی که به بازار آمد در زمانی کوتاه آنهایی که اهل خواندن بودندو رمانهای عاطفی و عاشقانه را می پسندیدند، از آن استقبال کردند

بادامهای تلخ اولین اثر نویسنده بودواو توانست باوجود یک نویسنده ای ناشناخته بود جای خود را در میان اهل قلم باز کند اما دیری نگذشت که الهه اسکویی طلا را آماده کرد تا طبع خویش را دوباره بیازماید

طلا اثری عاشقانه است که در بستری اجتماعی سیاسی و فرهنگی خلق شده

دغدغه نویسنده برای بیان احساسات و عقایدش در مورد تحولات جامعه و فراز و فرودها و شرایط سیاسی و اجتماعی زمان وقوع داستان ، نشان از تعهدو توجه او به بستر جامعه و خانواده دارد

طلا رمانی است که سیر تحولات یک سرگذشت را به خوبی نشان می دهد تعلیق های مناسب ، دوری از اطناب سخن ، و خنثیت های ذاتی داستان درکنار شخصیت پردازی -خوب باعث شده تا رمان طلا خواننده را تا انتها با خود ببرد

الهه ، در طلا شیمی عشق را درس می دهد اما با زبان خودش . او می کوشد تا دایره زندگی یک انسان خوب را تعریف کند این دایره الهه را به موسع است واین نکته ای قابل تامل در شخصیت پردازی داستان به شمار می رود که نشان از مهند نویسنده دارد

احساس قشنگی که در خواننده هنگام مطالعه طلا وجود می آید حکایت از احساس درونی نویسنده دارد ونکته باز آن است که داستان با همه علمی که به طلا دارد ، به تمامی خواننده رادرزرفنای احساسات وعواطف غرق نمی کند .

الهه گاهی از عالم خیال و دنیای ایده آلس فاصله می گیرد و بخشی برای جامعه را به رخ می کشد او به درستی می داند که انسانها زاینده جامعه ای هستند که در آن به سر و کار و کرده اند وشرایط اجتماعی نابرابر می تواند از آدم های به ظاهر یکسان شخصیت های متفاوت بسازد

نگاه نویسنده به شرایط سیاسی که در قسمت زیادی از داستان ذهن خواننده را به خود مشغول می کند در کنار توصیف های کوتاه او از انقلاب ، نشان از دلبستگی هایش به انقلاب دارد

به هرروی ، طلا درکنار همه ارزشهای ذاتی ، به دلیل ساختارمحکم ،شخصیت پردازی دقیق ،تعلیق های به جا ورعایت حوصله ودر نظر داشتن روانشناسی مخاطب درمقایسه با اولین اثر نویسنده دارای ارزشهای فراوانی است

نویسنده طلا ، اگر مداومت در نوشتن ، تحقیق و تتبع ومطالعه را سر لوحه کارهای خود قراردهد ، شاید دیر گاهی طول نکشد که الهه پا جای پای سیمین ها بگذارد

بدان امید

محمد رضا درویش بهار

طلا داستان خاطرات یک زن است، زنی که به حکم طبیعت و مقتضیات اجتماعی، نقش های متعددی دارد

دوستی است که از امیال و خواسته های خویش می گذرد برای آنکه گذشت و ایثار را ترجمانی باشد برای آنانی که جز خود به دیگری نمی اندیشند

گاهی دختری است مهربان که قدر پدر و مادر را چون گوهری گرانقدر می داند و وجودشان را از صمیم قلب ارج می نهد

زمانی یک عاشق است یا شاید نه! یک معشوق، اما هر چه باشد فرق نمی کند که مقام عشق را خوب فهمیده است

هنگاه ای دیگر، محقق است که می داند آبادانی و پیشرفت جامعه اش در گرو سعی و تلاش و پشتکار او و امثال او است.

در همین ایام در بحبوحه حوادث سیاسی و اجتماعی یک انقلابی تمام عیار و نو اندیش می شود و علیه نظام اجتماعی موجود طالع می کند

و سرانجام او یک همسر تمام عیار، مادری مهربان است
طلا داستان دختری است که در صحنه کتایی هنرمندی خویش همه نقش های خود را در حد اعلای و بدون نقص ایفا می کند

... شاید طلا و امثال او در میان ما کم باشند اما ایمان بیاوریم که هستند
... و همین بودنشان رسالت دیگر زنان را سنگین می کند

طلا را تقدیم می کنم به شیر زنان سرزمینم، مادران، زنان و دختران صبوری که هیچ نخواستند اما همیشه بودند

آنانی که در هشت سال دفاع مقدس در کنار مردان سرزمین را داد و خاک و ناموس مقدسشان دفاع کردند و آرمانهای اسلام عزیز را پاس داشتند

طلا را نوشتم تا آن را تقدیم کنم به مادرم و همه کسانی که دوستشان دارم، همه آنهایی که در گستره بالا بلند سرزمین پارس نامشان و نشانشان جاودانه می ماند

طلا برگ سبزی است تقدیم به پیشگاه مردان ساکت و صبور و دلاور و بی ادعای وطنم که حماسه ها آفریدند و زنان عالی مقامی که هیچکس نفهمید بغض های فروخورده شان چگونه در گلو نشست و اشک های فرو ریخته شان چگونه بر گونه جاری شد

الله اسکویی

بهار ۱۳۹۵

خیلی راحت یادمان می رود که خیلی زود دیر می شود. نگاه به آینه، نگاه به گذشته! چه زود روزهای پر حرارت و سرشار از انرژی را به یاد زیاد خواهی های فردا از دست می دهیم و خود را به طمع در سراسیمی سقوط می اندازیم با نگاه به آلبوم زندگی، سنگینی سینه احساس می شود. با خود می اندیشیم!

انگار خیلی زود دیر شده، هنوز بسیار حرفها و کارهای ناتمام مانده-اما گویی وقت رفتن است!

بازهم حکایتها تکرار شده اند و بیش از آنکه با خبرشوی باید رفت.

تصاویر درون آلبوم سهم از دست رفته ما را از قصه دنیا نشان می دهد.

نشاط های دوران کودکی به خاطر بزرگ خواهی های اطرافیان و سهم نکردن کودک در اختیارات خود چه زود جان خود را در آلبوم زندگی به دوران نوجوانی سپرد.

نوجوان هستی! سرسبز! نشاط!

با ورزش هر باد سمریت می سوزی و به هر سو کرنش می کنی عقل را در اختیار دل قرار می دهی! گاه به بیراهه می روی، گاه گم می شوی.

حال برای جبران اشتباهات، خود را به دوران جوانی سوق می دهی! ورق آلبوم دوران جوانی را با هیجان تر از هر موقع نشان می دهی.

یک جوان رعنا، با دلی پر هوس و عقلی هنر بی اختیار اینجا نیز دل حاکم است. اما گاه عاقل می شوی و عقل را به اختیار می گیری!

آلبوم سریع ورق می خورد دوران عاقلی و میان سالی می دهد می شود عکس ها رنگ متانت می گیرد.

اینجا اگر عقل را بر دل حاکم کنی اشتباهات کم تر رخ می دهد و آینده بیشتر تضمین می شود. اما افسوس که هنوز به خود نیامده ای نگاهت در آلبوم به تصاویر مسند گ می خورد. آه از درون سینه ات بلند می شود. چه زود فرتوت می شوی! چه شد آن همه نشاط!

چرا آنقدر زود دیر می شود که دیگر پشت سرت کسی نیست، و در پیش خود سفرهای طولانی را می بینی! احساس می کنی دیگر کسی نیست که به دادت برسد. آنگاه آه از درون بر می آید و با خود می گویی: هان! بس است! دیگر داد زن! چرا به زمان تکیه نکردی! زمان با تو سرلیج نداشت این تو خود بودی که به موجودیت حال نیز اندیشیدی!

قانع به داشته هایت نبود. از مالمیک مادی و معنوی و احساسی خود استفاده نکردی! و به طمع زیاد در جا زدی. حالا به دنبال عقربه ها می گردی تا آن را متوقف کنی و یا به عقب برگردانی. اما گردش عقربه ها به دست تو این سایه را نقش می دهد که :

آهای! آهای خیلی زود دیر شده! زنه‌ار که دیرتر نشود! فقط یک نفر است که نا امیدت نمی کند
هرچه قدر دیر شود به محض توجه تو باز هم دستت را می گیرد. هر دم در کنار توست. در هر جا و
هر زمان او را بخوانی خشنود می شود.
همواره نوید می دهد صد بار اگر توبه شکستی باز آی! که باز هم دیر نشده. فرصت هنوز باقیست. یا
علی بگو و ظهور فرزندش را آرزو کن که با عشق علی (ع) و فاطمه (س) و فرزندش (عج) هیچگاه
دیر نمی شود.

www.ketab.ir